

## تغییر مفهوم غرب پس از جنگ سرد

عیسی پهلوان، بهروز عبدالوند، آرش برومند

با دگرگونی جغرافیای سیاسی جهان پس از پایان جنگ سرد، بسیاری از مفهوم‌های سیاسی رایج در این دوران نیز دستخوش دگرگونی شدند. یکی از این مفهوم‌ها «غرب» است که دیگر معنای سنتی خود را از دست داده است. این مفهوم در ادبیات سیاسی سده بیستم پیش از هر چیز نمایشگر جهان دو قطبی در نظام بین‌المللی بنا شده در کنفرانس یالتا بود. فروپاشی نظام بین‌المللی سده نوزدهم که با دو تکانه شدید جنگ اول و دوم جهانی همراه بود، موجب جابجایی مرکز ثقل قدرت در گستره بین‌المللی شد. با درهم ریختن نظام بین‌المللی سده نوزدهم که نظامی چند قطبی با مرکز ثقل صرفاً اروپایی بود، نظامی دو قطبی شکل گرفت که یکسوی آن فراسوی اقیانوس اطلس (ایالات متحد آمریکا) و سوی دیگر آن در حاشیه شرقی اروپا (اتحاد شوروی) قرار داشت.

پس از پایان جنگ دوم جهانی کشورهای از لحاظ استراتژیک پراهمیت به حوزه نفوذ این دو قطب تقسیم شدند. بدین ترتیب در مقابل قطب «شرق»، قطب «غرب» وجود داشت. کشورهای «غربی» - که بطور عمده زیر چتر سروری آنگلساکسونها قرار داشتند - علیرغم منافع خودویژه‌شان، می‌کوشیدند سیمایی واحد از خود ارائه دهند.

با پایان گرفتن جنگ سرد نخستین شکاف‌ها در قطب «غرب» پدیدار شد. اضمحلال قطب شرق و سنگین شدن کفه ژئواکونومی بعنوان عمده‌ترین پهنه رقابت در گستره بین‌المللی، موجب محو شدن آن معذوریت‌هایی گردید که مانع آشکار شدن اختلافها و رقابت‌ها در جبهه «غرب» می‌شدند.

دگرگونی در نظام بین‌المللی، ایجاد نظام جدیدی را در دستور کار روز قرار داده که - با توجه به توازن قوا و عرصه اعمال قدرت در پهنه بین‌المللی - این نظام هرچند شکل نهایی خود را نیافته، اما روشن است که مانند سابق دو قطبی نخواهد بود و در درازمدت تک قطبی هم نمی‌تواند بماند. با علم به این موضوع بود که هنری کیسینجر، یکی از نظریه‌پردازان برجسته سیاست خارجی آمریکا، در مقطع فروپاشی نظام بین‌المللی سده بیستم، شکاف افتادن در قطب «غرب» را چنین پیش‌بینی کرده بود: «در دوران جنگ سرد دموکراسی‌های صنعتی وابسته به حمایت آمریکا و تقریباً دو دهه سرمایه‌آمریکایی بودند... امروزه اما متحدین ما دیگر به همان اندازه سابق متکی به حمایت ما نیستند؛ پیامد این امر آنست که آنها بطور فزاینده‌ای کمتر حاضر خواهند بود ارزیابی‌ها و نظریات خود را بصورت خودکار تحت الشعاع ارزیابی‌ها و نظریات واشنگتن قرار دهند... پیش از هر چیز اروپا و ژاپن در مورد مسایل دفاعی به خودمختاری بیشتری دست خواهند یافت». (۱) وی در جای دیگری می‌نویسد: «خصلت اتحاد با اروپا و ژاپن که بیش از ۴ دهه مبنای سیاست خارجی آمریکا بود، تغییر خواهد کرد... ازینرو از آمادگی اروپاییها و ژاپنی‌ها در مورد اینکه، سیاست خارجی خود را با سیاست خارجی واشنگتن همخوان کنند، بشدت کاسته خواهد شد». (۲) بدین ترتیب کیسینجر پیش‌بینی کرده بود که قطب غرب به سه گروه عمده یعنی ایالات متحد آمریکا، اروپا و ژاپن تقسیم خواهد شد.

با توجه به چنین گرایش‌ها و چنین تحلیل‌هایی، همان فدای فروپاشی نظام دو قطبی، انگلساکسون‌ها بسرعت کوشیدند - در زمانی که هنوز یکپارچگی «غرب» بصورت علنی خدشه دار نشده بود - از راه تصرف مهم‌ترین منبع‌های انرژی جهان در خلیج فارس به سرکردگی خود بر متحدان خویش تداوم بخشند. چنین بود که آمریکا و انگلیس موفق شدند - عمدتاً بخرج عربها و اروپاییان - جنگ علیه عراق را بسود خود تمام کنند.

اما رویدادهای بعدی گواه آنند که با وجود اتحاد استراتژیک میان قدرتهای مختلف «غربی»، رقابت میان آنان بگونه‌ای فزاینده بالا گرفته و این رقابت گاه مانع عمل مشترک این قدرت‌هاست. مفسر نشریه آلمانی «دی تسایت» این چالش روزافزون را چنین ترسیم می‌کند: «آمریکا و فرانسه از دیرباز بر سر برتری در اروپا با یکدیگر گلاویز بوده‌اند - باصطلاح دعوایی خانوادگی داشته‌اند. اما اکنون الگویی دیگر شکل می‌گیرد. فرانسه بطور متزایدی طرف روسیه و چین - رقیبان دیرین و جدید آمریکا - را می‌گیرد... در مورد فرانسه علاوه بر این، گزینه‌ای درازمدت نیز در بازی دخالت دارد که عبارتست از «هویت دفاعی اروپایی» و بسیار فروتنانه سعی می‌شود که چنین اتحادی به اتحاد صرفاً اروپایی تغییر داده شود، که جانشین ناتو گردد. منطبق موجود روشن است. این منطبق سیاست کابینه‌های قرن ۱۸ و ۱۹ است. اروپایی‌ها بطور فزاینده‌ای - بیشتر پارس کنان تا گازگیران - بر ضد "تنها ابرقدرت باقیمانده" موضع می‌گیرند». (۳)

هرچه از جنگ در خلیج فارس فاصله می‌گیریم، این روند - که مفسر آلمانی بدان اشاره دارد - بصورت واضح‌تری بچشم می‌خورد. البته گفتنی است که در این میان کشورهای اروپایی بدلیل تواناییها و امکانات اقتصادی، نظامی، فن‌آورانه، جغرافیایی و نفوذ سیاسی از خود تلاش بیشتری برای خروج از زیر سلطه آنگلو ساکسون‌ها نشان می‌دهند تا ژاپن. از دید برژینسکی مشاور امنیتی کارتر (رئیس‌جمهور سابق آمریکا) نیز در میان سه گروه قدرت پیشگفته تنها اروپا توان رقابت با ایالات متحد را دارد. (۴)

در زیر به برخی نمونه‌های اختلاف میان قطب‌های قدرت مزبور اشاره می‌کنیم.

۱- چالش بر سر پیمان ناتو: با انحلال پیمان ورشو، موجودیت پیمان ناتو نیز از سوی افکار عمومی و برخی محافل قدرت در اروپا زیر علامت سؤال قرار گرفت. در حال حاضر گرایش نیرومندی در اروپا درصدد جایگزین‌سازی ناتو توسط یک نیروی واکنش سریع اروپایی است، تا از این راه اروپا از زیر سلطه سیاست نظامی - امنیتی آمریکا خارج شود. این تکاپوی اروپا موجب نگرانی‌های فراوان در آمریکا شده است؛ بگونه‌ای که ختام آلبرایت در مقام وزیر خارجه آمریکا در مقاله‌ای در مورد گسترش ناتو نوشت: «در حال حاضر اروپاییها در جستجوی راههایی برای سازماندهی همکاری در زمینه‌های سیاست خارجی و امنیتی اند. در این رابطه می‌بایست اطمینان حاصل شود که هرگونه دگرگونی نهادی با اصل‌های بنیادینی که از ۵۰ سال پیش به اینسو بخوبی در خدمت شراکت آتلانتیکی قرار داشته‌اند، همخوانی دارد... نخست اینکه می‌خواهیم از جدایی پیشگیری کنیم. ناتو جلوه‌ای از یک ارتباط اجتناب‌ناپذیر ماورای آتلانتیکی است. این پیمان می‌بایست همچنان سازمان متحدین مستقلی باقی بماند که در آن تصمیم‌گیری‌های اروپایی از تصمیم‌گیری‌های ارجح‌تر اتحادیه جدا نیستند. دوم آنکه ما می‌خواهیم مانع دوباره‌کاری شویم. بودجه‌های دفاعی اندک‌تر از آنند که متحدان ما بتوانند بگونه‌ای مضاعف (یک بار در چارچوب ناتو و مجدداً در چارچوب اتحادیه اروپا) نیروهای نظامی خود را سازماندهی کنند، ساختارهای فرماندهی ایجاد نمایند و در مورد تأمین وسایل نظامی تصمیم بگیرند. و سوم آنکه ما می‌خواهیم مانع هرگونه تبعیض نسبت به عضوهای ناتو، که عضو اتحادیه اروپا نیستند، شویم». (۵) این تلاش اروپاییان کماکان ادامه دارد.

۲- اختلاف بر سر بحران یوگوسلاوی: با وجود اینکه همه اعضای ناتو بطور همگانی در حمله به کوزوو و بمباران یوگوسلاوی شرکت داشتند، اما سیاست کشورهای اروپایی عضو ناتو - بجز انگلیس - تفاوت‌هایی با سیاست‌های آنگلو ساکسونی داشت. در حالیکه سیاست آنگلو ساکسون‌ها عملیات نظامی بدون اجازه‌گیری از سازمان ملل و دور زدن روسیه در این بحران بود، اروپایی‌ها کوشیدند با شرکت دادن روس‌ها در این مسئله سیاست خود را پیش ببرند.

۳- جنگ در چین: بنا به شواهد موجود آنگلو ساکسون‌ها با تحریک مستقیم و غیرمستقیم در چین زمینه بی‌ثباتی در روسیه را فراهم کرده (۶) و در نهایت هدف راهبردی تضعیف روسیه را دنبال کرده و می‌کنند. سیاست کشورهای اروپایی - عمدتاً فرانسه و آلمان - برخلاف مواضع آنگلو ساکسون‌ها در چین عدم حمایت از جدایی‌خواهان و حتی همکاری اطلاعاتی با روسیه بر ضد آنان بوده است. (۷)

۴- سیستم سپر موشکی: قصد ایجاد این سیستم از سوی آمریکا با مخالفت‌های گسترده در اروپا مواجه شده است. دلیل ظاهری متحدان اروپایی ایالات متحد آنست که از لحاظ نظامی و امنیتی ضرورتی برای ایجاد چنین سیستمی وجود ندارد.

۵- اختلاف بر سر حفظ محیط زیست: خروج ایالات متحد آمریکا - بمثابه بزرگترین تولید کننده دی‌اکسید کربن - از کنفرانس محیط زیست در کیوتو ژاپن، اعتراض شدید محافل اروپایی و ژاپنی را برانگیخته است. این نکته به یکی از موردهای اختلاف جدی میان آمریکا و اروپا بدل شده است.

۶- تفاوت سیاست در برابر مسئله افغانستان: مرکزهای قدرت اروپایی بر خلاف محافل آنگلو ساکسون از گروه‌های مخالف باند طالبان حمایت می‌کنند. (۸) دعوت پارلمان اروپا از احمد شاه مسعود در ماه آوریل ۲۰۰۱ و اعلام حمایت نظامی از او در شرایطی صورت گرفت که برخی محافل نیرومند آنگلو ساکسون با تمام قوا از دست‌اندازی‌های پاکستان و باند طالبان در افغانستان پشتیبانی می‌کنند. (۹)

۷- اعتراض به دستگاه‌های استراق سمع: دستگاه‌های شنود آنگلو ساکسون‌ها - در آمریکا، کانادا، انگلیس، استرالیا و نیوزیلند - که زمان جنگ سرد برای کنترل مکالمه‌ها در اردوگاه شرق برپا شده بودند، اینک یکی از نکته‌های مورد اختلاف محافل اروپایی و آنگلو ساکسون‌ها بدل شده است. دلیل اعتراض قدرت‌های اروپایی برای برچیدن این دستگاه‌ها آنست که آنگلو ساکسون‌ها کلیه مکالمه‌ها و مراوده‌های کشورهای اروپایی را ضبط و کنترل می‌کنند. این امر محافل آنگلو ساکسون را قادر می‌سازد که از لحاظ اطلاعاتی همواره چند گام جلوتر از رقیبان اروپایی خویش بوده و برنامه‌ها و طرح‌های اقتصادی آنان را خنثی سازند. (۱۰)

۸- اختلاف بر سر مسأله عراق: پس از پایان جنگ در خلیج فارس که به محکم شدن پای آنگلو ساکسون‌ها در این منطقه انجامید و بخاطر بی‌نصیب ماندن کشورهای اروپایی از «غنیمت‌های جنگی» از جمله سهم ناچیز از منابع انرژی خلیج فارس و حضور کم‌رنگ سیاسی و نظامی در خلیج فارس، بطور روزافزونی سیاست‌های آنگلو ساکسون‌ها و اروپاییان در مورد عراق با

یکدیگر زاویه پیدا کرده است. این فاصله‌گیری تا بدان حد است که هنگامی که هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی بلافاصله پس از استقرار دولت جرج بوش پسر، به دلیل واهی به بمباران عراق پرداختند، برخی کشورهای اروپایی بصدای بلند (مانند فرانسه و ایتالیا) و برخی دیگر با احتیاط و ملایمت (مانند آلمان) به این عمل اعتراض کردند. طرز برخورد با مسئله محاصره اقتصادی عراق نیز یکی از موردهای اختلاف میان آنگلو ساکسون‌ها و اروپاییان است.

این روند به کجا می‌انجامد؟

استراتژی‌های آمریکایی بر این باورند که روندهای جاری به کاهش نفوذ جهانی ایالات متحد آمریکا منجر خواهد شد. این باور مبتنی بر تحلیل‌هایی است که در سند «گرایش‌های جهانی ۲۰۱۵»، نیز بازتاب یافته. در این سند که با همکاری (NIC) "National Intelligence Council"، کارشناسان امنیتی دولت آمریکا و کارشناسان غیردولتی تنظیم شده، در فصل مربوط به نقش ایالات متحد در ۱۵ سال آینده آمده است: «تعداد فزاینده‌ای از نقش‌آفرینان مهم در صحنه بین‌المللی وجود خواهند داشت که رهبری ایالات متحد را به چالش طلبیده و می‌آزمایند: کشورهای نظیر چین، روسیه، هند، مکزیک و برزیل؛ سازمان‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا...» (۱۱) این سند چهار سناریوی ممکن برای جهان در سال ۲۰۱۵ را مورد بررسی قرار می‌دهد که در هر چهار سناریو نتیجه نهایی کم‌رنگ شدن نفوذ جهانی ایالات متحد است. با توجه به مجموعه داده‌های موجود نظام جهانی جایگزین چند قطبی خواهد بود و در آن قطب‌ها عمدتاً در گستره اقتصادی به رقابت با یکدیگر خواهند پرداخت. بدین ترتیب دیگر قطبی بنام «غرب» عملاً وجود نخواهد داشت. این قطب به سه قدرت آمریکا، ژاپن و اروپا تقسیم خواهد شد که قطب اخیر خود مجموعه‌ای از کشورها با منافع خودویژه است و بهمین دلیل کشاکش قدرت در پشت مرزهای قطب اروپا متوقف نشده و به درون این قطب نیز راه خواهد یافت. با این حال، در اینجا لازم به تأکید است که قطب‌های پدید آمده از «غرب» سابق، ضمن رقابت شدید بر سر گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی، کماکان دارای اتحادی استراتژیک اند. این اتحاد استراتژیک ناشی از شباهت ماهوی سیستم‌های حاکم بر این قطب‌هاست.

## معنی این دگرگونی‌ها برای ایران

آیا دگرگونی‌های یاد شده تأثیری بر اوضاع ایران خواهد داشت؟ برای پاسخ به این پرسش ضروری است که سیری کوتاه در تاریخ معاصر ایران داشته باشیم.

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که سرنوشت سیاسی کشور ما همواره زیر تأثیر مستقیم نظام حاکم بین‌المللی قرار داشته. با فرعی شدن تدریجی نقش کشور ما در اقتصاد و سیاست جهان از پس از صفویه به این سو و پیرامونی شدن کامل ایران در سیستم جهانی سرمایه‌داری، توازن قوا در سطح بین‌المللی در کشور ما بازتاب بلاواسطه‌ای داشته است. تصادفی نیست که در سده ۱۹ - که جهان عرصه تاخت و تاز قدرتهای استعمارگر اروپایی بود - ایران به صحنه کشاکش روسیه، انگلیس و گاه فرانسه بدل شده بود؛ چرا که ایران بمثابه یکی از سرپله‌های مهم دستیابی به هندوستان از دید قدرت‌های آن روز جهان از اهمیت استراتژیک زیادی برخوردار بود. این واقعیت در نوشته‌های سر دنیس رایت، کاردار و وزیر مختار انگلیس در ایران بدینصورت بازتاب یافته است: «به مالکولم [که به تعبیر رایت لایق‌ترین مأمور کمپانی «هند شرقی» بود] تعلیم داده شده بود که ایران را برای حمله به افغانستان تشویق کند و از هر نوع اقدام برای همکاری با آن دمکرات‌های شریر و فعال، یعنی فرانسویان باز دارد و روابط تجاری با انگلستان را رونق بخشد». (۱۲) نمونه دیگر مأموریت هارفورد جونز است که رایت در مورد آن می‌نویسد: «جونز در اوایل مارس ۱۸۰۹ به تهران رسید و در عرض چند روز مذاکراتی که در سر راهش در شیراز آغاز کرده بود، به تنظیم یک عهدنامه مقدماتی دوستی و اتحاد منجر شد که در ماده اول گفته می‌شد برای تثبیت مناسبات صمیمانه و پایدار، عهدنامه دوستی و اتحاد بین دو کشور منعقد می‌شود. شاه، عهدنامه‌های سابق با همه دولت‌های اروپایی را باطل و "کان لم یکن" اعلام می‌کرد و برعهده می‌گرفت مانع عبور قوای اروپایی به جانب هند شود و در هیچ اقدامی که هدف آن ضدیت با اعلیحضرت امپراتور بریتانیا یا متضمن خطرات آنی برای ممالک محروسه اعلیحضرت در هند باشد، شرکت نکند و در صورت حمله افغانستان یا هر دولت دیگر با قوای نظامی به یاری هند بشتابد». (۱۳)

حاصل این کشاکش‌ها پاره پاره شدن ایران بدست قدرت‌های نامبرده بود. در سال ۱۸۲۸ عهدنامه ترکمانچای از سوی روسیه به ایران تحمیل گردید. در سال ۱۸۵۷ طی عهدنامه‌ای در پاریس سرزمین افغانستان به کلی از ایران جدا گردید. در سال ۱۹۰۵ در نتیجه تلاش‌های «گلداسمید» - سرلشکر ارتش کمپانی هند شرقی و مأمور تعیین حدود مکران و سیستان - بخش بزرگی از بلوچستان بطور کامل از ایران جدا شده و به مستعمرات انگلیس در هند افزوده شد و در نهایت قرارداد ۱۹۰۷ به تصویب رسید که طبق آن شمال و جنوب ایران به حوزه نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌گردید. (۱۴)

پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، انگلیسی‌ها که خود را در صحنه ایران بی‌رقیب می‌دیدند کوشیدند، با تحمیل قرارداد استعماری ۱۹۱۹ به دولت وثوق‌الدوله، کشور ما را به تحت‌الحمایه خود بدل کنند. هرچند قرارداد مزبور بدلیل مبارزه‌ها و جانفشانی‌های مردم ایران با شکست روبرو شد، اما دست‌اندازی‌های انگلستان - که نقشی درجه اول در نظام بین‌المللی بازی

می‌کرد - کماکان ادامه یافت. در این رابطه می‌توان به طراحی و پشتیبانی دولت انگلستان از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان و براندازی بقایای حکومت مشروطه در ایران اشاره کرد. با قدرت‌گیری فاشیسم در آلمان و اوجگیری چالش قدرت‌های اروپایی با این گرایش، صحنه سیاست ایران نیز به عرصه درگیری این قدرت‌ها بدل گردید. در این دوره می‌توان شاهد تشدید فعالیت آلمانی‌ها در ایران بود که در لباس کارشناس فنی در پی تحقق طرح‌های راهبردی دولت این کشور مبنی بر دستیابی به قفقاز، ایران و هندوستان و تضعیف انگلیس در این منطقه مهم بودند. فضای سیاسی کشور نیز زیر تأثیر این رقابت‌های بین‌المللی قطب‌بندی شد. بخشی از روشنفکران و مردم ایران بدلیل تنفر از انگلیس، به آلمان هیتلری بمثابه رقیب انگلیس سمپاتی نشان می‌دادند. با شروع جنگ دوم جهانی در شهریور ۱۳۱۸، ایران علیرغم فاصله زیاد از جبهه‌های جنگ به عرصه رویارویی حاد قدرت‌های درگیر در جنگ تبدیل شد. آبان ۱۳۱۸ هنگامی که رضا شاه پس از افتتاح مجلس دوازدهم دکتر متین‌دفتری را - که در آلمان تحصیل کرده و مدتی هم مترجم سفارت آلمان در ایران بود - بجای «محمود جم» به نخست‌وزیری گمارد، این حرکت در محافل بین‌المللی هواداری از آلمان تلقی شد. با حمله آلمان هیتلری به شوروی، بدنبال توافق ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ میان انگلیس و شوروی، به پیشنهاد انگلیس ایران بعنوان امن‌ترین راه اسلحه‌رسانی به شوروی انتخاب گردید و ارتش‌های این دو کشور پس از دو اخطار به دولت ایران بخاطر نقض بی‌طرفی، خاک ایران را اشغال کردند. شاید هیچ چیز گویاتر از نامه روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در آن زمان - به رضا شاه در مورد نقش و تأثیر اوضاع بین‌المللی بر کشورهای پیرامونی نباشد. رضا شاه در روز اشغال ایران در نامه‌ای یاری‌جویانه خطاب به روزولت نوشت: «نیروهای روسی و انگلیسی ناگهان و بدون اخطار قبلی از مرز این کشور گذشته و بعضی نواحی را اشغال کرده... بهانه قدیمی که دولت روسیه و دولت انگلستان عنوان کرده‌اند نگرانی‌ای است که این کشورها از اقامت موقتی بعضی از آلمانی‌ها در ایران احساس می‌کنند. با وجود آنکه دولت من به آنها اطمینان داده است که آلمانی‌ها بزودی ایران را ترک خواهند کرد نمی‌توانم درک کنم به چه دلیل آنها دست به این اقدام تجاوزکارانه و بمباران شهرهای ما زده‌اند». روزولت در پاسخ به رضا شاه ضمن اشاره به اوضاع جهانی، تنها راه چاره کشورهایی نظیر ایران را تطبیق دادن خود با سیاست‌های حاکم بر جهان اعلام کرده و نوشت: «ما باید این حادثه [اشغال ایران] را در یک دید کلی اتفاقات فعلی جهان و حوادث آینده مورد نظر قرار دهیم. قرار دادن این مسئله در یک دید کلی نه تنها مسایل حیاتی مورد اشاره آن اعلیحضرت را پیش می‌آورد [بمباران شهرها و اشغال خاک ایران] بلکه توجه را به ملاحظات بنیادی دیگری در رابطه با جاه‌طلبی‌های هیتلر معطوف می‌دارد. مسلم است که حرکت‌های سلطه‌جویانه آلمان ادامه خواهد داشت... مگر آنکه این حرکت‌ها با نیروی نظامی متوقف شود. همچنین مسلم است آن کشورهایی که خواستار حفظ استقلال خود هستند اگر نخواهند یکی پس از دیگری مثل بسیاری از کشورهای دیگر در اروپا در دریای این تهاجم غرق شوند باید در این سعی و کوشش همگانی شرکت جویند». (۱۵)

این «ملاحظات بنیادی» مد نظر روزولت تا بدان پایه رسید که به خلع رضا شاه از سلطنت منجر شد. سیر بعدی رویدادها نشان می‌دهد بر اساس همین فرمول‌بندی روزولت مبنی بر «دید کلی به اتفاقات جهان» از منظر قدرت‌های بزرگ، دست‌اندازی‌های این قدرت‌ها به کشور ما پس از پایان جنگ دوم جهانی، نه تنها ادامه یافت، بلکه بدلیل افزایش حساسیت استراتژیک ایران تشدید هم شد. اگر ایران در نظام بین‌المللی سده نوزده و اوایل سده بیست بدلیل همسایگی با هند از اهمیت استراتژیک برخوردار بود، در نظام بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، بدلیل جابجایی گرانیگاه استراتژیک در پهنه بین‌المللی، خود به یک مرکز ثقل استراتژیک بدل شد. ایران بخاطر داشتن مرز طولانی مشترک با اتحاد شوروی - که بدلیل توان نظامی و ایدئولوژیک و داشتن حوزه نفوذ گسترده در شرق اروپا رقیب جدی سرمایه‌داری جهانی بشمار می‌آمد - و نیز بخاطر داشتن منابع غنی نفتی - که مهم‌ترین منبع انرژی بشمار می‌آمدند - به آوردگاه پر اهمیت میان آمریکا و انگلیس از یکسو و اتحاد شوروی از سوی دیگر بدل گردید. بازتاب کشاکش این قدرتها را در صحنه سیاسی ایران می‌توان در جانبداری نیروهای سیاسی از این یا آن قطب دید. با خروج نیروهای شوروی از خاک ایران و کاهش دامنه فعالیت این کشور در ایران - به سبب مشکلات دوران بازسازی ویرانی‌های جنگ دوم -، امپریالیسم تازه نفس آمریکا و متحدش انگلیس موقعیت را برای قبضه کردن قدرت در ایران مساعد یافتند. آنگلو ساکسون‌ها، خشمگین از اوجگیری مبارزات استقلال‌طلبانه مردم ایران که در چارچوب مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت جلوه می‌نمود، و احتمال سرایت آن به سایر کشورهای منطقه و خاورمیانه وجود داشت، از طریق بسیج ارتجاع داخلی در ایران و با بهره‌جویی از شرایط مساعد داخلی، کودتای ۲۸ مرداد را سازمان دادند. این کودتا دخالتی خشن در اوضاع داخلی ایران برای تطبیق اوضاع سیاسی کشور ما با مصالح آنگلو ساکسون‌ها بود. ابعاد این دخالت بعدی گسترده بود که حتی در مورد مرگ و زندگی افراد نیز تصمیم‌گیری می‌شد. بعنوان نمونه در سند **FO 371/104584** وزارت امور خارجه بریتانیا به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۳، یکی از مقامات انگلیسی در سفارت بریتانیا در بیروت (که نامش در سند خط زده شده است) در نامه‌ای به وزارت خارجه این کشور پیشنهاد می‌کند: «مصدق قاعدتا مشکلی است... من فکر می‌کنم تبعید بهترین راه حل باشد، چرا که او در حمام خون [کودتای ۲۸ مرداد] کشته نشد. اعدام بیرحمانه، صرفنظر از غیر انسانی بودن، ممکن است در مورد مصدق عاقلانه نباشد. منتها شاید برای فاطمی بهترین راه حل باشد، البته اگر او دستگیر شود. تا زمانی که این افراد زنده و در ایران هستند، همیشه خطر یک ضد کودتا هست. شدت عمل ضروری است». (۱۶)

بدین ترتیب با پیروزی کودتا، دستگاه سیاسی ایران مطابق منافع آنگلساکسون‌ها تنظیم شد و ایران تابعی شد از سیاست‌های ژئوپلیتیک آنها در نظم بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی. در استراتژی آنگلساکسون‌ها قرار بود ایران نقش سد راه شوروی به سمت جنوب، عمده‌ترین پایگاه غرب در منطقه خلیج فارس و ژاندارمی منطقه را بازی کند. از همین رو کشور ما به عضویت پیمان بغداد و سنتو درآمد، به محل تمرکز کارشناسان سیاسی، نظامی و امنیتی آمریکایی و انگلیسی، بازار بزرگ اسلحه (۱۷) و پایگاه شنود غرب علیه شوروی تبدیل شد. حتی برنامه‌های ایجاد زیرساختار نظیر شبکه‌های راه آهن و راه‌های کشور نیز با توجه به مصالح راهبردی غرب تنظیم می‌گردید.

از دیگر نمونه‌های برجسته تبعیت سیاست حاکم بر کشور ما از استراتژی حاکم بر قطب «غرب»، انجام اصلاحات در دهه ۱۳۴۰ موسوم به «انقلاب سفید» است. در نتیجه دگرگونی‌ها در پهنه بین‌المللی و تغییرات در هیأت حاکمه آمریکا در آبان ۱۳۳۹ (بقدرت رسیدن «دمکرات»‌ها در آمریکا در سال ۱۹۶۰) چرخشی در سیاست آمریکا پدید آمد. در این برهه هیأت حاکمه آمریکا برای بالا بردن میزان ثبات و کاهش آسیب‌پذیری خویش در کشورهای پیرامونی، متکی بر تئوری «روستو»، می‌کوشید «اصلاحات» اقتصادی را به کشورهای در حال توسعه تحت نفوذ خود، دیکته کند. این سیاست نوین را جان کندی در ۲۵ مه ۱۹۶۱ بدین‌صورت فرمولبندی کرد: «... پیمان‌های نظامی نمی‌تواند در کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز کرده کمک نماید... این امر خاصه در مورد کشورهای کم‌توسعه که به میدان مبارزه بزرگ تبدیل شده‌اند صادق است و بهمین جهت است که باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورهاست جنبه خلاق و سازنده داشته باشد... هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیم‌هایی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند و اقتصاد خود را توسعه دهند ثبات و استواری ببخشد». (۱۸)

بازتاب این سخنان در کشور ما تلاش‌های برخی محافل برای روی کار آوردن امینی بمنظور انجام «اصلاحات» بود، که سرانجام علیرغم میل محمد رضا پهلوی تحقق یافت. هرچند ستاره بخت دولت امینی زود افول کرد، اما آنچه که تداوم یافت، سیاست دیکته شده آمریکا در ایران زیر لوای «انقلاب سفید» بود. این نوسان در سیاست داخلی ایران - هماهنگ با تغییر سیاست در آمریکا - را می‌توان تا مقطع انقلاب پی گرفت.

پس از پیروزی انقلاب نیز با وجود گسست در مناسبات زمان حکومت پهلوی - در نتیجه تغییر حکومت - و علیرغم خواست‌های استقلال‌طلبانه مردم ایران، کشور ما در اساس از حوزه استراتژیک جناح‌هایی از آنگلساکسون‌ها خارج نشد. این محافل قدرت بین‌المللی موفق شدند به یاری عناصر خود در حاکمیت نوحاسته، استفاده از اهرم‌های نیرومند اقتصادی و نظامی، بهره‌گیری از اشتراک منافع با برخی نیروهای سهمیم در قدرت جدید و همچنین سودجویی از نادانی‌ها و بی‌تدبیری و عطش قدرت طلبی بخشی از نیروهای تازه به قدرت رسیده، سیر تحولات و نظام سیاسی جدید را به مسیر دلخواه خود جهت دهند. بدین ترتیب بود که در آغاز دهه ۸۰ میلادی همزمان با چرخش در سیاست «غرب» در رابطه با بلوک شرق و تصمیم به تهاجمی همه‌جانبه به این بلوک، ایران نقش پر اهمیتی در این تهاجم بعهد گرفته. این دیگر جزو اسرار نیست که جناحی از حاکمیت ایران در زد و بند با جناح‌هایی از قدرت بین‌المللی بوسیله ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا، در سقوط دولت «دمکرات»‌ها و روی کار آمدن دولت «جمهوری‌خواهان» بریاست ریگان، سهم مهمی داشت. دولت ریگان با اعلام اینکه قصد دارد «امپراتوری شیطانی کمونیسم را در خاکسترش دفن کند»، جنگ صلیبی نوینی را با توسل به مذهب علیه قطب شرق سازماندهی کرد. این سیاست بگونه‌ای بارز در قالب طرح‌هایی برای لهستان، افغانستان و جمهوری‌های آسیای میانه شوروی متبلور شد. دولت اسلامی ایران نیز فعالانه به این جنگ صلیبی پیوست. در همین رابطه دولت دین‌سالار از یکسو با سرکوب نیروهای دمکراتیک و چپ در ایران و پشتیبانی از نیروهای همتای خود در افغانستان چون سد محکمی مانع گسترش نفوذ شوروی به سمت جنوب بود، و از سوی دیگر با طرح شعار «صدور انقلاب» و دامن زدن به فئاتیسم فضای منطقه را به تشنج کشانده و توجیه مناسبی برای تشدید مسابقه تسلیحاتی و حضور نظامی غرب در منطقه را فراهم ساخت.

با چیرگی تدریجی نظریه‌های نولیبرالی در قطب آنگلساکسون (تاچریسم و ریگانیسم)، در ایران نیز طرح‌های اقتصادی سازمان‌هایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در قالب «برنامه توسعه» توسط دولت رفسنجانی به اجرا درآمد. هرچند این برنامه‌ها با مخالفت‌های خودجوش و گاه اعتراض‌های سازمان یافته توسط بخش‌هایی از درون حکومت روبرو شدند، اما بدلیل سرکوب خشن نیروهای مخالف و خفقان شدید حاکم بر جامعه، طرح‌های مزبور کمابیش به اجرا درآمدند. برخی از این طرح‌ها عبارت‌اند از:

- مقروض کردن کشور به مؤسسه‌های مالی امپریالیستی
- تیشه زدن به ریشه صنعت داخلی زیر شعار «تولید برای صادرات» و از طریق حذف سیاست‌های حمایتی از صنعت داخلی، سپردن بازرگانی خارجی بدست بازاریان بزرگ و گشودن بازارهای داخلی بروی کالاهای خارجی
- بی‌ارزش کردن پول ملی در برابر دلار
- حذف یارانه‌ها از کالاهای اساسی و آزاد کردن قیمت‌ها
- سپردن واحدهای سودآور دولتی به «بخش خصوصی» و یا بعبارت دقیق‌تر به باندهای مافیایی صاحب قدرت

- تلاش برای حذف قانون‌های حامی مزدبگیران و بی‌اثر ساختن جنبه‌های مثبت قانون کار

در حال حاضر نیز - پس از پایان جنگ سرد و تغییر در مفهوم غرب - شواهد زیادی از بازتاب رقابت میان قدرت‌های باقیمانده از نظام کهن و قدرت‌های نوظخته (بویژه رقابت میان اروپا - روسیه و محافل آنگلو ساکسون) ، در فضای سیاسی ایران در دست است. بسیاری از مسئله‌های سیاسی در کشور ما که طی سال‌های اخیر به جنجال‌هایی در ابعاد ملی بدل شده‌اند، انعکاسی از درگیری‌های برخی محافل آنگلو ساکسون با رقیبان‌شان بخاطر حوزه نفوذ در خلیج فارس از طریق ایران است. در درون حکومت ایران می‌توان دو گروه‌بندی عمده را تشخیص داد:

۱- گروهی که دارای منافع مشترک با محافل معین آنگلو ساکسون است. این گروه متشکل از بخشی از روحانیان صاحب قدرت (از جمله آخوندهای مدرسه حقانی) ، بازاریان بزرگ (در قالب هیأت مؤتلفه اسلامی و انجمن حجتیه) و مهره‌های‌شان در دستگاه‌های نظامی و امنیتی، و قوه‌های سه‌گانه بویژه قضایی است. سردمداران این گروه که خود را ظاهراً پاسدار ارزش‌ها و سنت‌های دینی در جامعه و «ضد اجنبی» و «ضد لیبرالیسم» معرفی می‌کنند و با دمکراسی، آزادی و جامعه مدنی بخاطر «غربی» بودن این مقوله‌ها بشدت مخالفند، از تماس‌گیری با برخی محافل آنگلو ساکسون و از ذکر اینکه طرح‌های اقتصادی‌شان «نولیبرالی» است ابا نمی‌ورزند. کما اینکه در بحبوحه تدارک برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، محمد جواد لاریجانی در مذاکره‌های محرمانه‌ای با مدیر کل خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس (و سفیر کنونی این کشور در ایران) بر «لیبرال بودن» جناحش تأکید ورزید و در مورد کاندیدای‌شان گفت: «ناطق نوری فعالیت بخش خصوصی را تشویق می‌کند، دولت را از فعالیت‌های مالی و اقتصادی برکنار می‌دارد و از ابعاد دولت ملی می‌کاهد...» "ناطق" برنامه خصوصی سازی شرکت‌های دولتی را با سرعت بیشتری انجام خواهد داد». (۱۹) گستاخی این دسته تا بدانجا رسید که در اواخر عمر مجلس پنجم آشکارا کوشید یکی از پرچم‌های مبارزات ضد استعماری مردم ایران یعنی ملی شدن صنعت نفت را از طریق حذف این روز از فهرست تعطیلی‌های رسمی کشور، بزیر بکشد. اما این تلاش در نتیجه هوشیاری نیروهای ملی و فشار افکار عمومی با شکست مفتضحانه مواجه شد.

۲- گروهی که - عمدتاً زیر فشار افکار عمومی مردم ایران - ضمن خواستار بودن تشنج‌زدایی در مناسبات خارجی، برقراری رابطه با همه کشورهای دنیا از جمله ایالات متحد آمریکا، به متنوع کردن روابط خارجی ایران از جمله از راه گسترش رابطه با اروپا می‌اندیشد. این گروه متشکل از جبهه «دوم خرداد»، نیروهای طرفدار گسترش صنعت در خارج از قدرت سیاسی، برخی فن‌سالاران (از جمله برخی اعضای حزب «کارگزاران سازندگی») است. لازم به تأکید است که این گروه از نیروهای مختلفی تشکیل می‌شود که برخی از آنها (مانند جناح‌هایی از «کارگزاران سازندگی») با انگیزه‌های غیردمکراتیک و بخاطر منافع قدرت خویش با سیاست تشنج‌زدایی در مناسبات خارجی همراهی می‌کنند.

از آنجا که سیاست این گروه اخیر - مبنی بر تنوع روابط خارجی و بویژه بهره‌گیری از امکانات اروپاییان بعنوان قطب در حال شکل‌گیری در نظام جهانی - با منافع سیاسی و اقتصادی گروه اول در تضاد است، هر گاه که کشور ما گامی بسوی اروپا برداشته و یا اروپا طرحی برای نزدیکی به ایران داشته، با مقاومت شدید آن گروه مواجه شده است. در این رابطه می‌توان به موردهایی مانند پافشاری بر «فتوای قتل سلمان رشدی» از سوی سردمداران گروه اول - که مدتها موجب تیرگی روابط ایران و اتحادیه اروپا بود -، بهره‌گیری از حکم دادگاه میکونوس برای برهم زدن رابطه با اتحادیه اروپا، ترور رابرت هایمس رییس دفتر نمایندگی «دویچه بانک» در مسیر جاده قم و کاشان در سال ۱۳۷۷، گروگان گرفتن هوفر بازرگان آلمانی برای برهم زدن مناسبات با آلمان و نیز جنجال پیرامون کنفرانس برلین اشاره کرد. انگیزه این درگیری‌ها و جنجال‌ها چنان آشکار است که حتی بخش‌هایی از نیروهای حکومتی از گستاخی رقیب به تنگ آمده و بناچار بطور سرپوشیده بدان اشاره می‌کنند. بعنوان مثال در «بیانیه مشترک جبهه دوم خرداد پیرامون روند نگران‌کننده توقیف نشریات کشور» چنین آمده است: «جای تأسف است که بهای انتقام‌گیری از افشای مذاکرات خفت‌بار لندن را در پیش از دوم خرداد ۷۶، اکنون باید کل نظام و کشور در طراحی تبلیغاتی برای کنفرانس برلین و در چارچوب نگرانی‌های برخی قدرت‌های کهنه کار جهانی [تأکید از ماست] از گسترش روابط میان ایران و آلمان بپردازد». (۲۰)

در این میان مردم ایران بدلیل عدم تشکل، علیرغم جانفشانی‌های فراوان و علیرغم برخی پیروزی‌های مقطعی، موفق به دستیابی به همه خواست‌های استقلال‌طلبانه خود نشده‌اند.

## فشرده کلام

در این مختصر کوشیدیم نشان دهیم که پایان جنگ سرد، موجب تقسیم قطب «غرب» به قدرت‌های متعدد شده، بگونه‌ای که دیگر نمی‌توان از یک قطب یکپارچه سخن گفت. نظام بین‌المللی آینده نظامی چند قطبی خواهد بود. در این نظام اروپا یکی از رقیبان اصلی قطب آنگلو ساکسون بشمار خواهد آمد. در نظام بین‌المللی جدید نیز کشورهایی که پیرامونی‌اند همچون ذراتی زیر تأثیر میدان جاذبه این قطب‌ها قرار گرفته و سیاست‌شان متأثر از شرایط بین‌المللی است. این حکم در مورد کشور ما

نیز که در اقتصاد جهانی تنها چهاردهم درصد سهم دارد (۲۱) و فاقد ساختارهای سیاسی-اجتماعی لازم برای عرض اندام مستقلانه است، صادق است. کوشیدیم با برشماری مثال‌هایی تاریخی، تأثیر نظام بین‌المللی بر فضای سیاسی کشورمان را - از جمله بعد از انقلاب - نشان دهیم.

در حال حاضر کشور ما بدلیل موقعیت استراتژیکش یکی از صحنه‌های مهم درگیری میان قطب‌های درگیر است. با توجه به اینکه جهان در گذار از نظامی تک قطبی به چند قطبی با ایستادگی شدید قطب آنگلو ساکسون در برابر رقیبانی که در حال سر بلند کردن‌اند، مواجه خواهد بود، باید منتظر تشدید این درگیری‌ها در سراسر دنیا و نیز در کشورمان باشیم. تأثیر این درگیری‌ها بر سیاست داخلی کشور ما دو چندان خواهد بود، هرگاه در نظر بگیریم که پاره‌ای از گردانندگان حکومت بدلیل فاصله‌گیری از مردم و نداشتن پایگاه داخلی، برای حفظ قدرت خود به این یا آن متحد و شریک خارجی روی می‌آورند.

آیا چاره‌ای برای برون رفت از این محمصه وجود دارد یا اینکه کشور ما در این مورد با سرنوشتی محتوم روبروست؟ بنظر ما یگانه راهی که می‌تواند بر مصونیت کشور ما در برابر تأثیرپذیری از نظام حاکم بین‌المللی بیفزاید و بند و بست جناح‌های حکومتی با قدرت‌های بین‌المللی را دشوار سازد، مبارزه نیروهای ملی، دمکرات و چپ در راه ایجاد و استقرار نهادهای جامعه مدنی مانند رسانه‌های گروهی آزاد (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و شبکه اینترنت)، اتحادیه‌ها، سندیکاها و انجمن‌های صنفی، حزب‌ها و جنبش‌های شهروندی و شالوده‌ریزی اقتصادی نیرومند و غیر وابسته و مدرن است. از این راه می‌توان در جهت استقلال سیاسی و سیاست‌گذاری ملی و اجتماعی در کشور تلاش کرد.

منبع‌ها و زیرنویس‌ها

۱- ۶ ستون نظم جهانی؛ کیسینجر، هنری؛ ص ۱۶ و ۱۷؛ انتشارات Goldman: سال ۱۹۹۲

۲- سیاست منعطف‌تر می‌شود؛ همانجا؛ ص ۲۵

۳- سیاست جهانی بدون شریک؛ یوزف جوف؛ دی‌تسایت؛ شماره ۹؛ سال ۲۰۰۱

۴- نگاه کنید به مجله اشپیگل؛ شماره ۱ سال ۲۰۰۱

۵- ناتو می‌بایست بزرگتر و منعطف‌تر شود؛ آبرایت، مادلین؛ Süddeutsche Zeitung؛ شماره ۲۸۲؛ ۷ دسامبر

۱۹۹۸؛ ص ۹

۶- نگاه کنید به:

Brzezinski, Zbigniew; Russland will Tschechien gany und gar vernichten; in: Frankfurter Allgemeine Zeitung; Nr. 262; 10.11.1999; S.10

همچنین نگاه کنید به گزارشی در مورد حمایت دولت انگلستان از جدایی خواهان چچن در قالب «جبهه بین‌المللی اسلامی»

در

Sunday Telegraph; 7.1.1999

۷- نگاه کنید به:

”Ein doppeltes Spiel in Tschechienkrieg; Frankfurter Allgemeine Zeitung; S. 6; 11.04.2000; Nr. 68

۸- نگاه کنید به:

- Barnett, R.; U.S. Policy in Afghanistan; in: Muslim Politics Report; Nr. 11; Jan.-Feb. 1997; pp. 1-2, 6.

- Avenarius, Tomas; Dauer-Desaster Afghanistan; in: Süddeutsche Zeitung; Nr. 214; 17.9.1988; S. 4.

- Mackenzie, Richard; The United States and the Taliban; in: Maley, William (Pub.); a.a.o.; p. 92.

- Dorrnsoro, Gilles; Afghanistan: Von Solidaritätsnetzwerken zu regionalen Räumen; in: Franois, Jean/Rufin, Jean-Christoph (Hg.); Ökonomie der

Bürgerkriege; Hamburg; 1999; S. 121-154; Yitat S. 145 f.

- ۹- نگاه کنید به **Süddeutsche Zeitung** : شماره ۸۱؛ سال ۲۰۰۱؛ ص ۹
- ۱۰- یک گوش بزرگ جهانی وجود دارد؛ یورگ آف دم هوول: **Internet World**؛ مه ۲۰۰۱
- ۱۱- گرایش‌های جهانی تا ۲۰۱۵؛ ۱۳ دسامبر؛ برگرفته از اینترنت
- ۱۲- انگلیسیان در ایران؛ رایت، دنیس؛ ترجمه غلامحسین صدی افشار؛ انتشارات دنیا؛ تهران ۱۳۵۷؛ ص ۱۰
- ۱۳- همانجا؛ ص ۱۴
- ۱۴- نگاه کنید به مقاله «فاطمی، قربانی مبارزات ضد استعماری ملت مسلمان ایران»: دکتر غلامحسین تکمیل همایون؛ روزنامه اطلاعات؛ ۱۹ آبان ۱۳۷۷؛ ص ۶
- ۱۵- کشورهای متحد آمریکا و ایران - یک تاریخ مستند؛ صص ۱۹-۱۶؛ به نقل از «آیا می‌شد جلوی تهاجم را گرفت؟»؛ دژکام، محمود؛ روزنامه اطلاعات؛ ۱۳۷۵/۶/۱۲
- ۱۶- کلیشه و ترجمه این سند در روزنامه اطلاعات، شماره ۲۰۳۴۱ در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۷۳ چاپ شده است.
- ۱۷- بنا به نوشته مجله آمریکایی تایم (۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸) ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۷، ۳۶ میلیارد دلار اسلحه از غرب خرید.
- ۱۸- به نقل از «نهضت امام خمینی»؛ روحانی، سید حمید؛ دو جلد؛ تهران؛ جلد اول؛ انتشارات راه امام؛ چاپ یازدهم؛ سال ۱۳۶۰؛ ص ۱۲۰
- ۱۹- روزنامه همشهری؛ ۱۳۷۵/۱۱/۲۸
- ۲۰- بیانیه مشترک جبهه دوم خرداد پیرامون روند نگران کننده توقیف نشریات کشور؛ روزنامه مشارکت؛ ۶ اردیبهشت ۱۳۷۹؛ ص ۲
- ۲۱- رییس کانون عالی شوراهای اسلامی کار؛ روزنامه اطلاعات ۱۳۷۸/۹/۲۸ و نیز عباسعلی زالی؛ روزنامه اطلاعات ۱۳۷۷/۵/۲۲